

لا اله الا الله وحده لا شريك له
العلم والى اخرها والواو وقد انقبت له الله
وحيث بلاد ورجا

تكره من سكون سين موله وسكون
كاف من سكون ميم والفاء وادامه
وحيث بلاد ورجا

وجود الله باني صوف يا فتى خدائى تعالى
درا وفاقى که مردم دران اوقات غافل
باشند چون وقت خورده و آشامدن
از بخت و قدر و قدره مراد آن باشد که در
آست که با حق گفت بروى خداى غالب
بود که فعل بافت در وقت روزگى حال
عقل وى را خال و خداى محبوب بود

میرد تا از هوش ببرد و بپای **ابو الحسن الرضوى رحمه الله** بنزدیک بود این طایفه
در آنجا هرگز نری و ابو عبد الله رودباری و این خفیت همه مشایخ و قتل بود در آنجا
بوده و قتل و اینجا شتر روی سپیدند که و حاجت گفت آنچه اذان باز آمدی بآن
باز نکردی گفتند این خود عامت آن خاص چیست گفت آنکه بدانی که از بهر چنانکه
ابو عبد الله بن حنفیه الشیرازی رحمه الله از طبقه خامسه است نام وى مجاهد خفیت
این اسفند از انبیا پیشین بوده و مادر وى از انبیا است و ذوق خود شیخ المشایخ
بود و نیز شیخ الاسلام میگوید که ساگر شیخ ابوطالب خرج بغداد است
و برادرید بود و با کشائی و یوسف بن الحسن الرزازی و ابوالحسن الماکلی و ابوالحسن
الحزین و ابوالحسن الدراج صحبت داشته و با طاهر مقدسى و ابو عمر و مشی
و غیر ایشان نیز از دیدار مشایخ من ذوق بوده عالیه و ظاهر و علوم حقایق
شیخ الاسلام گفت هیچکس را نمیدانم که در این خفیت نیست که و با اعتقاد پاک و سیرت
نیکو داشته شافعی مذهب بوده در سنه احدى و ثلاثین و ثلثمائة هجری شیخ الاسلام
گفت که از وی دو سخن دارم که هر که از او شنید که از وی پرسیدند که صوفیست
گفت و جود الله فی جن العظله و دیگر آنکه از وی پرسیدند که عبد الرحمن صنفی
چرا با سبکنا نان بدشت می شود و قسامی بد گفت بجهت من تعالی ما علیه و کنت
تا آنکه داشت دی زنده را از با وجود سبک نزد شیخ الاسلام گفت در وجود
الذات نبود که در وجود فریشتان و صد متبوع که در آنجا سیر می کردند و آنجا

شیخ الاسلام

شیخ الاسلام

بغیر از این لا شریک که ها کتاها مثل لی بیکر مکان شیخ ابو عبد الله خفیه
گفته است که روزی زنی بن آمد که در فلان جای زنی دیگر است از و سالی بولجی
شیراز و شیخ سواکی داد و می تواند که خود پیاید شیخ گفت من بزدلی و رفتم
گفت ما را خفته عجیب واقع شده که در حیرت آن مانده ایم در قبیله ما کوه کوه بود
روزان فطاری کرد و پاکسین می گفت و یکی سفلی را بیند از میان ما پرورن میرفت
و کوه غندان را سری داد و بیک جانب میرفت و نماز میکرد درین روزها پیشین
از برای وى پرورن قبیله سایه زیب کرد پرورن را بخسید تا کاه در میان وقت
که غدا فیه در حایج خود بر آئند ه شده بود زدی دیدیم که از وی زمین بلند شد
و در هوا میکت چنانکه آسپا بکره در ما در شین چون بدید تا ویرا بکره بوی
نرسید وى بالا میرفت و ما بویى می کردیم بجز آن در هوا نظر ما غایت شد در آن
قبیله را بجز کرم و پران که ساختیم که شمر شایند که در میان این کوهها و
افتاده باشند هیچ جا زوی نری نبافند شیخ گفته است من متنا شد آن زن گفت
شاید این را از من باوند نداری جماعتی از زنان قبیله را و از واد همه بران موجب
دادند شخصی دران مجلس که شیخ این حکایت می کرد گفت آنها الشیخ این می تواند
شیخ گفتای نادان اینجا کی هست که منتظر این معنی باشد و هم شیخ ابو عبد الله
خفیه گفته است که فوجی از خراسان همه را بجایان پیشین آمد و پیمان شد پیمان
گفتند که در صایح وزنی داشته سالی که آنجا را بجا وى و بیستادیم با خود

شیخ الاسلام

شیخ الاسلام

شیخ الاسلام